

انصراف با منشأ «سیاق»

مریم صباغی ندوشن: دانش آموخته دکتری دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد ایران، مدرس حوزه و

دانشگاه

msabaghin@yahoo.com

چکیده: با مفروضه بودن ضرورت وجود منشأ برای تحقق انصراف به گونه ای معتبر، از دو عامل کثرت استعمال و غلبه تحقق خارجی با اختلاف موجود در آن، در اصول سخن به میان می آید. و گاه مناسبت حکم و موضوع به عنوان عاملی سوم مطرح می شود. لکن عوامل کذائی قاصر از تحصیل ضابطی تام جهت بهره گیری از انصراف در فقه است. و بر همین اساس در بی شماری از موارد در فقه ادعای انصراف می شود، بی آنکه از عوامل مذکور نشأت گرفته باشد. کنکاش در موارد استناد به انصراف در فقه و اصول، و تحلیل چگونگی استفاده از آن، می تواند رهنمون کننده به منشأ فراگیر دیگری باشد؛ که مناسبت حکم و موضوع بخشی از آن قلمداد می شود. و آن منشأ مهم و البته مغفول در اصول، سیاق با گونه های مختلف آن اعم از لفظی، حالی و عرفی است. منشأی که ملحوظ قرار دادن آن می تواند بسیاری از موارد تمسک به انصراف را ضابطه مند سازد. چنانکه فقدان آن نیز انصراف ادعایی در صورت فقد دو منشأ دیگر را ناتمام می سازد.

کلید واژه ها: انصراف؛ منشأ؛ اطلاق؛ صارف؛ سیاق.

تبیین مسأله

از مباحث نافع و مهم در علم اصول مبحث انصراف است. منفعت آن به لحاظ ارتباط تنگاتنگی است که با بحث اطلاق دارد. از آن جهت که محل به شرطی است که اطلاق در انعقاد منقوم به آن است. به گونه ای که جریان آن موجبات تنقیص مقدمات اطلاق را فراهم می آورد. هرچند ظاهر لفظ حاکی از عدم ورود قید در مقام باشد. که در این صورت اطلاق به ظاهر اثباتی، کاشف از اطلاق ثبوتی نخواهد بود تا مراد متکلم در تعلق حکم نسبت به تمام افراد احراز گردد. اهمیت این بحث نیز از آنجا ناشی می شود که قرینه بر تخصیص حکم نسبت به موارد انصراف یافته در اراده متکلم است. قرینه ای که عدم التفات به آن می تواند منجر به اثبات حکم نسبت به افرادی گردد که در واقع مقصود نباشند، به گونه ای که مدلول را فراتر از دلیل قرار دهد. بی آنکه موجبی برای آن باشد. چرا که انصراف - همانطور که مقرر شده است (سبحانی، ۱۳۸۳: ۱۷۱) - دلالت دلیل را محدود نموده و دلیل را در غیر مورد انصراف متبع می سازد.

انصراف مزبور که عنوان مانع از اخذ اطلاق را می یابد، خود مطلق و بی ضابطه نبوده، بلکه در تحقق منوط بر وجود صارف است. تا لفظ را از فرض استیعاب و شمول نسبت به تمام موارد به برخی افراد به نحوی معتبر منصرف نموده، و در همان محدوده آن را متعین نماید؛ به گونه ای که ترجیح بلا مرجح از آن لازم نیاید. صارفی که عادتاً کثرت استعمال به گونه انحصار (مظفر، ۱۴۳۰: ۲۴۲-۲۴۳؛ بجنوردی، ۱۳۷۷: ۱/۳۳۶؛ خمینی، ۱۴۱۸: ۲/۴۵؛ صالحی مازندرانی، ۱۴۲۴: ۲/۱۹۹)، یا کثرت وجود افزون بر کثرت استعمال به صورت قضیه مانعه الخلو معرفی می شود (جابلقی، بی تا: ۲/۴۹۱؛ رشتی، ۱۴۰۷: ۲۹۷؛ لاری، ۱۴۱۸: ۱/۸۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۱/۳۳۷).

این در حالی است که در بسیاری از مواضع انصراف مستمسک واقع می‌شود؛ بی‌آنکه موجب چنین اخذی غلبه استعمال یا چیرگی وجود خارجی باشد. یا در مقابل مواردی وجود دارد که ادعای اطلاق می‌شود، با وجود آنکه مورد از چنان ظرفیتی برخوردار است، که بتواند انصراف را محقق سازد.

گویا منشأ مسلم نانوشته‌ای در مقام موجود است، که التفات به آن انصراف را در موارد اخذ آن موجه می‌سازد. همانطور که غفلت از آن می‌تواند اخذ اطلاق را در مقابل انصراف ناموجه گرداند. منشأی که کشف آن از طریق کاوش در نحوه استدلال دانشمندان اصول و فقه نسبت به دلیل شرعی میسر می‌شود. و محفوف بودن متون آنان از بن مایه‌های این منشأ امکان معرفی صارفی در عرض دو صارف دیگر را فراهم می‌سازد.

آنچه پژوهش حول این موضوع را موجه و بلکه بایسته می‌نماید عدم توازن میان طرح مباحث مربوط به منشأی تحقق انصراف در کتب رایج اصولی، و وفور ادعا نسبت به آن در فقه است که برخی دانشیان اصول را بر آن داشته تا مدعی انصراف را با تعبیر «غیر مثبت» مورد طعنه قرار دهد (مظفر، ۱۴۳۰: ۱/ ۲۴۳). چرا که در موارد بیشماری ادعا نسبت به آن بی‌هیچ اقامه دلیلی صورت می‌پذیرد، که خود عاملی می‌شود تا فرآیند استنباط را با چالش مواجه سازد. رفع این چالش به آن است که مباحث مربوط به منشأ انصراف بازتحلیل گردد. بحثی که خلأ پژوهشی آن با وجود اثراتی چون: «انصراف و نقش آن در استنباط» از علی اکبر کلانتری (۱۳۹۰) و «قاعده حجیت انصراف و کارآیی آن در مسائل مستحدثه» از رضا اسلامی (۱۳۹۳) رخ می‌نمایاند. چه؛ بدون تفکیک میان منشأ و قسم به بیان اقسام پرداخته می‌شود، با وجود آنکه برشمردن اقسام منوط به صدق عنوان است، و صدق عنوان انصراف مبتنی بر تحقق منشأ آن است، که در اولی چنین تفکیکی از اساس مورد اهتمام واقع نشده است و در دومی هر چند در قالب نقل قول به آن اشاره گذرا شده، ولی تبیین درخوری نسبت به آن صورت نپذیرفته است؛ افزون بر آنکه منشأی چون سیاق در گونه‌های مختلف آن مورد تفتن واقع نشده است.

جستار حاضر در صدد است با تدقیق در نحوه استنباط فقیهان اصولی از دلیل مطلق، به روش کتابخانه‌ای و از رهگذر توصیف و تحلیل به کشف منشأی برای انصراف نائل گردد، تا به عنوان صارف از تحقق اطلاق عمل نماید. صارفی که می‌تواند سیاق در گونه‌های مختلف آن باشد. منتهی از آنجا که اثبات این امر منوط به چگونگی عملکرد صارف به لحاظ اثرگذاری در معنا و حدوث انس میان لفظ مطلق و حصه خاص به تبع آن است؛ نخست دو منشأ معروف در تحقق انصراف را بعد از تعریف آن به بحث می‌گذاریم، تا از خلال آن همسانی سیاق با آن دو در چنین تأثیری به اثبات رسد.

تعریف انصراف

انصراف از ریشه «صرف» و از باب انفعال است که در لغت به معنای «رد الشیء» (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۶/ ۲۳۲)، یا «رجع الشیء» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/ ۳۴۲) آمده است. معانی دیگری چون دست برداشتن و روی گرداندن (طریحی، ۱۴۱۶: ۵/ ۷۸) نیز افزون بر رجوع و برگشتن برای آن ذکر شده است.

این واژه در اصطلاح اصولی از معنای لغوی اش فاصله نگرفته است، و به معنای منصرف شدن ذهن از لفظ به بعضی مصادیق یا برخی اصناف معنای آن (مظفر، ۱۴۳۰: ۱/ ۱۸۹)، یا رجوع لفظ از دلالت بر معنایی به دلالت بر معنایی دیگر معرفی می‌شود (حسینی میلانی، ۱۴۲: ۴/ ۴۰۸).

توضیح آنکه طبیعت مطلق دارای افراد یا اصنافی در عالم خارج است، حال اگر ذهن به واسطه انسی که با برخی از آنها دارد، توجهش صرفاً معطوف به همان بعض گردد، و از محدوده وسیع دلالت به محدوده ای اضیق رجوع نماید، انصراف محقق می‌شود.

به عنوان نمونه کلمه حیوان در ذهن عرف به غیر انسان انصراف پیدا می‌کند. و انسان به ذهن نمی‌آید. حتی اگر فردی با این واژه مورد خطاب واقع شود، خاطر او مکدر نیز می‌گردد. با وجود آنکه این کلمه در لغت برای مطلق موجود دارای حیات، اعم از انسان یا سایر حیوانات وضع شده است. از همین روی فقیهان فتوا به جواز نمازی داده‌اند، که در آن نمازگذار با لباسی نماز می‌خواند که ملتصق به موی انسان است، خواه از خودش باشد یا دیگری. در حالی که مستند در این فتوا، روایات دال بر عدم جواز نماز در مو و پشم حیوان حرام گوشت است. به جهت آنکه لفظ حیوان از انسان به غیر انسان منصرف می‌شود (خوئی، ۱۴۱۷: ۲/ ۴۰۵).

در خصوص انصراف مزبور می‌توان گفت، «غیرانسان» به منزله قید مذکور در کلام وجودش مفروض انگاشته می‌شود. تا در اثر انقلاب دلالت از معنایی عام به معنایی خاص، موضوع حکم منحصر به حیوانات گردد.

ادعا در مورد قید کذائی به جهت عدم تلفظ صریح آن، در غالب موارد ادله شرعی ممکن است. و بر همین اساس اقسام متنوعی از انصراف نیز مطرح می‌شود. که در صورت اعتبار آنها، محل به ظهور اطلاق، و موجب سلب آن از حجیت خواهند شد.

اقسام انصراف

دانشمندان اصول در مقام تبیین و تعیین محدوده صدق انصراف به لحاظ کمی و کیفی، و معرفی انواع آن متفاوت عمل نموده‌اند. در حالی که برخی محققین اصل تقسیم در مقام را انکار نموده (فانی اصفهانی، ۱۴۱۰: ۲/ ۴۰۳)، و آن را منحصر در قسمی واحد تحت عنوان تشکیک در صدق به لحاظ جلوت و خفا معرفی می‌نمایند (حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۴/ ۴۰۸)؛ دامنه

رویکرد فوق در تعبیر ایشان به متأخرین نسبت داده شده است. و مراد از تشکیک در صدق نیز آن است که صدق لفظ بر حصه ای جلی و بر دیگری خفی باشد. که انصراف نسبت به فرد جلی از آنان حکایت می‌شود. نظیر عنوان «ما لا یؤکل» که هم بر انسان، هرچند به نحو خفی صدق می‌کند، و هم بر حیوان حرام گوشت به نحو جلی صادق است. (همان)

لازمه این تعبیر آن است که موارد تواطی صدق مانند عنوان «رقبه» که بر مؤمن و کافر به طور مساوی صدق می‌کند از محدوده بحث انصراف خارج باشد، حتی اگر صدق در حصه‌ای نسبت به حصه دیگر ظاهر باشد.^۱

صدق در دیدگاهی دیگر توسعه یافته، تا بر دو قسم اطلاق گردد: قسمی که در آن ذهن به معنای مقید، به جهت کثرت استعمال در معنای مقید و شیوع اراده آن معنا منصرف می‌شود؛ که در این صورت لفظ ظهور در مقید و نه مطلق دارد، از آن روی که لفظ را به منزله مقید با تقید لفظی قرار می‌دهد. و قسمی که از لفظ نشأت نمی‌گیرد، بلکه سرمنشأ آن سبب خارجی مانند غلبه وجود یا مواجهه بیشتر با دسته‌ای خاص می‌باشد (مظفر، ۱۴۳۰: ۱/۱۸۹). دو قسمی که با عنوان «بدوی» و «استمراری» از آن یاد می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۲/۱۸۹؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۲/۶۱۹؛ طباطبائی قمی، ۱۳۷۱: ۱/۳۹۷).

چنانکه در تعبیری دیگر اقسام مذکور به سه قسم گسترش می‌یابد. در این مرحله که به لحاظ کیفی نیز مختلف می‌شود، در یک نگاه که می‌توان آن را محصول تلفیق دو دیدگاه سابق دانست، بدون ذکر غلبه استعمال، قسم بدوی به قسم نشأت یافته از تشکیک در ماهیت ضمیمه می‌شود. و قسم اخیر خود به دو قسم منقسم می‌شود. تشکیک به نحوی که عرف بعضی موارد را خارج از آن ببیند که مصداق و فردی برای آن لفظ به حساب آید. و تشکیک به نحوی که عرف تردید در فرد بودن آن برای مفهوم داشته باشد (ر.ک: نائینی، ۱۳۵۲: ۱/۵۳۲).

و در نگاهی دیگر با لحاظ قسمی به نام مناسبت حکم و موضوع، در کنار کثرت استعمال و غلبه وجود، سه قسم اختصاص به ذکر می‌یابد (صدر، ۱۴۱۷: ۳/۴۳۱).

و در گام بعدی با افزودن قسمی دیگر به نام انصراف خطوری چهار قسم مطرح می‌شود (جزایری، ۱۴۱۵: ۳/۷۳۰-۷۳۱).^۲ و در مرحله بعد از آن با طرح قدر متیقن در مقام مخاطب اقسام پنج گانه‌ای البته با کمی اختلاف در تعبیر بیان می‌شود (فاضل لنکرانی، ۱۴۳۰: ۲/۶۰۴-۶۰۵). و در نهایت انصراف مقسم برای شش قسم واقع می‌شود. که در آن انصراف موجب شک مانا و پایدار نیز در ردیف اقسام به شمار می‌آید (حکیم، ۱۴۰۸: ۱/۵۶۱).

از آنجا که برشمردن اقسام منوط به صدق عنوان است، و صدق عنوان انصراف مبتنی بر تحقق منشأ آن است، که در برخی انظار به عنوان قسم مطرح می‌گردد؛ اقسام مورد بررسی واقع می‌شود. تا از خلال آن منشأ متمایز از قسم گردد. و بحث به نحوی مستوفی انعقاد یابد.

بررسی و تحلیل اقسام

قبل از بررسی اقسام مذکور به ذکر چند نکته می‌پردازیم:

اولاً: احتساب ماهیت تشکیکی به عنوان معقد انحصاری بحث یا قسمی از اقسام، در فرض اعتقاد به غلبه وجود خارجی جهت تحقق انصراف میسر می‌شود، هر چند غلبه ای باشد که از حالت توطی در صدق نسبت به حصص مختلف خارج شده و تا حدی

^۲ مراد از انصراف خطوری آن است که صرفاً برخی از افراد یا اصناف به ذهن خطور کند. بی آنکه موجب شک در مدلول لفظ مطلق شود.

رفعت یابد که به جهت اختفاء در صدق عنوان نسبت به حصه خفی، لفظ را خصوص موارد جلی متعین سازد. که در این صورت ارتباط میان این قسم و اخواتش طولی خواهد بود، نه عرضی. در حالی که صحیح آن است که اقسام قسیم یکدیگر باشند. اما در صورتی که غلبه وجودی به عنوان قالبی برای تحقق انصراف به حساب نیاید، وجهی برای طرح آن باقی نمی ماند.

ثانیا: لحاظ غلبه وجود یا کثرت استعمال در عداد اقسام به نوعی خلط بین منشأ و منشأ به شمار می آید. چه؛ فرض تحقق اقسام تنها در صورت تحقق انصراف به عنوان مقسم قابل تصور است. و انصراف در صورتی محقق می شود که منشأ آن تکون یابد. و با وجود منشأ در رتبه قبل، منشأ یعنی انصراف لباس وجود خواهد یافت.

ثالثا: به حکم «التفصیل قاطع الشرکه» (عمانی، ۱۴۱۳: ۳۷۵)، ذکر بی شمار اقسام در صورتی موجه می نماید که هر یک واجد اثر و حکمی خاص باشد. پس در حالت عدم تصور خصوصیت برای اقسام، لحاظ استقلالی آنها وجیه نخواهد بود.

التفات نظر به نکات مطروحه می تواند ملحوظ قرار دادن انصراف خطوری به عنوان قسمی از اقسام را مخدوش سازد. چرا که قابل جمع با انصراف بدوی به جهت وحدت اثر است. از آن جهت که هر دو قابل زوال است. بدون آنکه هیچ یک تأثیری در اطلاق لفظ داشته باشد.

چنانکه در جمع بین اقسام از جهتی دیگر می توان گفت، انصراف مستوجب نقل و مهجور ماندن معنای سابق، و انصراف منجر به اشتراک در لفظ، و نیز آنچه موجب شک پایدار می شود هر سه مغل به ظهور اطلاق است؛ لکن قسم اول افزون بر آن، محقق انصراف پایدار و دومی مسبب اشتراک نیز می باشد. بدینسان که عامل پیدایش معنای دیگری اخص از معنای حقیقی اول شود، تا لفظ را میان عام و خاص مشترک گرداند. پس هر سه به لحاظ اثر سلبی در از بین بردن ظهور اطلاقی مشترکند. اما جز قسم اخیر که صرفا منجر به اجمال می گردد، دو قسم دیگر فراتر از آن اثر ایجابی نیز خواهند داشت. هر چند اشتراک، به جهت قصور از تأثیر در پیدایش ظهور برای لفظ به نحوی معین، و تردد بین اراده خصوص یا شمول به تبع آن، از موضوع بحث - که انصراف به جهت تحدید معنا و تعیین نسبت به خصوص، با عیار ظهور ولو سیاقی است - خارج می شود.

و از آنجا که قسم شمردن تشکیک در ماهیت مبتنی بر وجود خارجی است، و وجود خارجی و نیز کثرت استعمال منشأ تحقق انصراف و نه خود آن می باشند؛ در نهایت اقسام بلکه مراتب انصراف، همان دو قسم، یا دو مرتبه بدوی و استمراری معرفی می شود. تا میان منشأ و منشأ تفکیک واقع شود. که معتبر از آن نیز صرفا نوع استمراری است. زیرا انصراف بدوی قابلیت ایجاد اختلال در ظهور اطلاق را ندارد، تا تعیین و ظهور نسبت به برخی افراد مطرح باشد.

اما مناسبت حکم و موضوع نیز به جهت وقوع در عداد منشأ تحقق انصراف از مدار اقسام خارج و در بحث منشأ داخل می گردد. که در ضمن مبحث آتی به آن پرداخته می شود.

منشأ انصراف

آنچه در مبحث انصراف حائز اهمیت است، منشأ تحقق آن است. و سؤالی که مطرح می‌شود آن است که چه چیزی موجب برگرداندن لفظ مطلق از شمول نسبت به مصادیق، به تعیین نسبت به برخی از آنها به گونه‌ای معتبر می‌شود؟

مرسوم آن است که از دو عنصر به عنوان منشأ یاد شود:

۱. کثرت استعمال

کثرت استعمال به عنوان عاملی مورد توافق جهت تحقق انصراف لفظ از معنای مطلق و تطبیق آن بر معنای مقید به شمار می‌آید (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱: ۳/۲۴۵)؛ خواه از طریق تعدد دال و مدلول صورت پذیرد، یا مجاز (صدر، ۱۴۱۷: ۳/۴۳۱).

خاستگاه این انصراف انس لفظ و معنای خاص (محقق داماد، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۴)، در اثر مقارنت متکرر میان آن دو می‌باشد. به گونه‌ای که در اثر کثرت استعمال لفظ در یک فرد و شیوع و رواج اراده آن از لفظ، نوعی علقه و رابطه میان این دو پدید می‌آید، تا آنجا که ذهن با همان معنا مأنوس گردد. انسی که مستند و مقوم به لفظ، و مقتضی حدود وضع تعینی در پاره‌ای موارد به نحو تام است. به گونه‌ای که معنای اول را مهجور و متروک گرداند. در این صورت از باب قیام به جای وضع - چنانکه مقرر شده است (کاشف الغطاء، بی تا: ۶۴؛ نجم آبادی، ۱۳۸۰: ۱/۷۰۷) - لفظ را مجرای قرار می‌دهد، تا از رهگذر آن ظهور منعقد گردد. ظهوری بسان ظهور ناشی از ذکر قید در کلام، که متصف به ظهور ذاتی می‌شود (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷: ۵/۱۱۰)، و زمینه ساز فهم معنا و کشف اراده به طریق عقلانی می‌باشد. که اعتبار آن مفروغ عنه است.

و در پاره‌ای از موارد اگر چه انس مزبور به حد وضع تعینی نمی‌رسد، ولی ارتباط شدیدی را میان لفظ و بخشی از معنا پدید می‌آورد. به نحوی که عنصری صالح برای قلمداد آن به عنوان قرینه بر اراده بخشی خاص از معنا باشد. که در این صورت نیز انصراف به جهت صلاحیت دلالت بر قید، بسان قرینه متصل عمل می‌نماید (حیدری، ۱۴۲۸: ۲/۶۳). و نتیجه آن می‌شود که ظهور صرفاً نسبت به معنای مقید منعقد گردد. ظهوری که مبتنی بر معیار عرف و معتبر بر همان اساس است.

۲. غلبه وجود

منشأ دیگری که در متون اصول برای تحقق انصراف از آن یاد می‌شود، غلبه وجود خارجی است. که در نظریه‌ای مقتضای تحقیق محقق در اصول معرفی شده (رشتی، ۱۴۰۷: ۲۹۷)، یا به عنوان قرینه متصل در کلام قلمداد می‌شود (نجم آبادی، ۱۳۸۰: ۲/۴۹۳). تا صلاحیت آن برای تقیید به احراز رسد. و نتیجه آن باشد که برخی مشککین در صرافیت این عنصر را وا دارد، که

از موضع سلبی خود تنزل نموده، و باب آن را به طور کامل منسند ندانند (صدر، ۱۴۱۷: ۳/۴۳۱).^۳ و از رهگذر آن انصراف را هر چند به صورت موجه جزئیة اثبات نمایند.

بر همین اساس شیخ انصاری - که به تصریح برخی شاگردانش غلبه وجود را بدون انضمام غلبه استعمال موجب انصراف نمی‌داند (آشتیانی، ۱۴۲۹: ۲/۲۹۵) - مقتضای اصل لفظی در هبه معوض را، در صورت تلفظ به «عوض در مقابل تملیک» و شک در اراده غیر بیع، حمل بر معنای حقیقی یعنی بیع می‌داند (انصاری، ۱۴۱۵: ۳/۱۵). اصل لفظی که مراد از آن انصراف به جهت غلبه بیع هنگام اطلاق تملیک عین در برابر عوض به طور مطلق است (امامی خوانساری، بی تا: ۲۰). همانطور که انصراف مفهوم آیه نبأ را به صورت افاده ظن اطمینانی به صدق، در صورت قطع به عدالت مخبر، به حکم غلبه محتمل می‌داند (انصاری، ۱۴۱۶: ۱/۱۳۶). تحلیلی که نشان از پذیرش غلبه وجود به عنوان منشأ برای تحقق انصراف دارد (مروجی، ۱۴۱۰: ۳/۳۴۵). و در همین راستا یکی از وجوه حکم به تعیین مسح با پشت دست در صورت عدم تمکن از مسح با کف دست، با وجود اطلاق ادله وضو، انصراف به متعارف معرفی می‌شود (ر.ک: حائری یزدی، ۱۴۲۶: ۳/۲۵۲). چون متعارف در عمل، انجام کار با کف دست و نه پشت دست است. یا از آن طرف عدم تعارف، نکته انصراف مطلق غسل، از غسل با مایعاتی غیر از آب چون گلاب به شمار آمده است (همدانی، ۱۴۱۶: ۱/۲۸۰). و در تعبیری متفاوت با نفی منشأ بودن اکثریت و کثرت برای انصراف، منشأ در خصوص حالت غلبه و ندرت دنبال می‌شود (آشتیانی، ۱۴۲۵: ۱/۴۰۸).

طرح غلبه وجود به عنوان صارف از انعقاد اطلاق، به پشتیبانی همان ملاک پیش گفته در کثرت وجود است. که به جهت خروج فرد نادر از کانون توجه ذهن، موضوعی برای انس ذهنی لفظ نسبت به آن باقی نمی‌ماند، تا ظهور از مجرای آن منعقد گردد. و به تعبیری انس لفظ در این حالت سالبه به انتفاء موضوع می‌گردد. و از همین روی آن فرد از دایره صدق خارج می‌شود. و در مقابل افراد غالب به جهت تعلق شدید انس ذهن به آنها بر طبیعت لفظ منطبق، و اراده آنها متعین می‌گردد.

البته این بدان معنا نیست که در تمام موارد چیرگی وجود چنین انسی حادث شود. بلکه صرفاً در جایی مورد می‌یابد، که این چیرگی در حد یک قرینه قابل اتکال در محاورات عرفی قلمداد شود. به گونه‌ای که از اقتران خصوصیت کیفی با کمیت تطبیقی، انس مزبور و ظهور به تبع آن تحقق یابد. و بدین سان با احتساب منشأ سابق دو منشأ در مقام، مورد پذیرش واقع می‌شود. اما اکتفا به همین حد زیرساخت‌های واقعی تمسک به انصراف را در مواضع استناد به آن فراهم نمی‌آورد. و همین امر سرمنشأ ایجاد گسستی عمیق میان مطالعات نظری در اصول، و بهره‌گیری علمی در فقه می‌شود. چه؛ در بسیاری از موارد، انصراف مستند واقع می‌شود؛ بی آنکه دو منشأ مزبور در تحقق آن دخیل باشد. چنانکه دلیل متکفل علم به عنوان موضوع حکم شرعی، به خصوص قطعی انصراف می‌یابد، که از راه اسباب متعارف حاصل شده باشد (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۵: ۳/۹۷). همانطور که ظن و شک مأخوذ در دلیل شرعی به عنوان موضوع، منصرف به ظن و شک حاصل از راه متعارف آن می‌شود (همان). در حالی

۳. این ادعا از آن روی است که ایشان برای ندرت وجود در این خصوص مدخلیت قائل است. به نحوی که مرحله ای از ندرت را منصرف عنه دانسته و آن را قابل استناد معرفی می‌نماید. (همان)

که کثرت استعمال محتمل نمی‌باشد. و از طرفی قطع و ظن یا شک غیر متعارف نادر نیست، تا انصراف به لحاظ آن واقع گردد. با وجود آن مثل عنوان «کثیر الشک» از حکم شک مأخوذ در موضوع احکام خارج می‌شود، در حالی که متصف به قلت وجود نمی‌گردد.

تفطن در شواهد مطروحه در فقه ما را به پدیده‌ای فرا می‌خواند که تحقق انصراف تا حد زیادی رهین آن است؛ هر چند بحث از آن در اصول به اهمال گرائیده باشد. پدیده‌ای که می‌تواند به عنوان منشأ سوم انصراف معرفی گردد:

۳. سیاق

رمزگشائی از نقش سیاق در تحقق انصراف، مستدعی ملحوظ قرار دادن گستره فراخ آن در این خصوص است. و از آنجا که گونه‌های مختلفی از سیاق^۴ مطرح می‌شود، هریک از آنها به طور مستقل موضوع بحث واقع می‌شود؛ تا ظرفیت مبطلون در هی یک از آنها، جهت وقوع در عداد اسباب محقق انصراف از خلال استنادات و استشاداتی چند به اثبات رسد.

۳-۱. سیاق لفظی

مراد از مسیبت سیاق لفظی و نقش آن در انصراف آن است، که لفظ به ظاهر مطلق وارد در دلیل، محفوف به عناصری از مقال اعم از مسبوق و ملحق گردد، به گونه‌ای که موجبات ورود نقص بر مقدمات اطلاق را فراهم آورد، و به عنوان قرینه‌ای از سنخ مقال عنوان صارف را تحقق بخشد.

آنچه صارفیت سیاق را پشتیبانی می‌نماید، عملکرد فقیهان در نحوه دریافت حکم از دلیل است. آنجا که در مقام تعامل با مطلقات مذکور در دلیل، بر انصراف تکیه نموده و سیاق را دستاویز خود قرار می‌دهند؛ هر چند عنوان «سیاق» در تعبیر آنان نمود نیابد. لکن از تدقیق در نحوه بحث‌های فقهی و استنباطی صورت پذیرفته از آنان قابل تحصیل است.

به عنوان نمونه نکته عدم عموم تستر، انصراف عنوان «مرأه» در حدیث مناهی (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱/۲۹۹)^۵ به خصوص «مسلمه» بیان می‌شود. بی‌آنکه از دو منشأ معهود - فزونی استعمال و غلبه وجود - تراویده باشد. بلکه صارف، ورود «مرأه» در سیاق نهی

۴. سیاق در یک تقسیم کلی به سیاق لفظی و غیر لفظی تقسیم می‌شود. سیاق لفظی مولود پیوند اجزاء کلام است. که از رهگذر قرائن لفظی موجود در کلام اعم از کلمات و جملات عامل پیدایی ظهوری می‌گردد، که اطلاق ظهور سیاقی لفظی بر آن می‌شود. و سیاق غیر لفظی مجموع عناصر غیر زبانی محیط به کلام است که به جهت ارتباط وثیق آنها با کلام معنای مورد نظر با ابتناء بر آنها استیفاء می‌یابد. و ملحوظ قرار دادن پنهان آنها می‌تواند نوید بخش ظهوری در کلام باشد، که اطلاق ظهور غیر لفظی بر آن می‌شود. و در انواع مختلف: حالی، عرفی، فعلی و عقلی قابل مطالعه می‌باشد. به منظور مطالعه بیشتر ن. م: (صباغی ندوشن، ۱۳۹۹: ۸۵/۱۲۰-۹۰)^۴

۵. حدیث مناهی روایتی است متضمن منهیاتی چند از پیامبر (ص) که در ضمن آن آمده است: «... وَ نَهَى الْمَرْأَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى عَوْرَةِ الْمَرْأَةِ وَ نَهَى أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ...».

«رجل مسلم» از نظر به عورت برادر مسلماننش، معرفی می‌شود (حکیم، بی تا: ۲۳). که همان سیاق لفظی از نوع سیاق جملات است.

نیز در ایضاح موضوعی عدالت به لحاظ گستره شمول نسبت به اجتناب از مطلق گناهان حتی گناهان صغیره، یا نسبت به کبیره فقط؛ احتمال دوم تعیین می‌یابد. و وجه آن عدم اخذ اطلاق «کف» در صحیحه ابن ابی یعفور: «... وَ كَفَّ الْأَبْطَنَ وَالْفَرْجَ وَالْأَيْدِ وَاللِّسَانَ...» (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۳/۳۸)، نسبت به همه گناهان، و سوق کلام به غرض گناهان کبیره بیان می‌شود. عدم اخذ اطلاق نیز چنین تعلیل می‌شود: «فإن سيق الكلام بشيء قد يصير قرينه على أن المقصود من العيب هو الكبيرة فقط» (عراقی، ۱۳۸۸: ۲۱۷). تا مسبوق گردیدن «عیب» در فقره ی: «الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ»، به گناهان کبیره و مصادیق آن، قرینه بر مقصود از عیب، و تطبیق آن بر کبیره باشد.

چنانچه مشهود است، سیاق چونان صارفی عیب را از شمول نسبت به گناهان اعم از کبیره و صغیره به خصوص کبیره منصرف می‌سازد. سیاقی که بسان سابق به سیاق لفظی از سنخ سیاق جملات تسمیه می‌یابد.

و در نمونه ای دیگر ضمن اذعان به شمول آیه به وضو نسبت به محدث به حدث اصغر و اکبر، به جهت اقتضای اطلاق آیه، انصراف اطلاق به حدث اصغر مطرح می‌شود. و وجه این انصراف، مقابله صدر آیه با ذیل آیه - که دلالت بر حکم جنب می‌کند - اعلام می‌شود (آملی، ۱۳۸۰: ۵/۱۶۰). سیاق مقابله که از شؤون سیاق لفظی می‌باشد.

همچنین رهیافت محقق خوئی در فتوای عدم نفوذ وصیت مالی فردی که اقدام به خودکشی نموده از صحیحه ابن ولاد^۶، انصراف اطلاق وصیت به وصیت مالی است (خوئی، ۱۴۱۸: ۳۳/۳۴۶). انصرافی که می‌توان تحقق آن را از مسیر قید: «فی ثلثه» مذکور در روایت دنبال نمود. چه؛ این قید گویای نفوذ یا عدم نفوذ وصیت - بسته به محدوده زمانی صورت پذیرفته - نسبت به مال در حد ثلث است. به گونه‌ای که سیاق لفظی متمثل در قید مزبور، عامل شکل‌گیری چنین انصرافی از اطلاق لفظ «وصیت» می‌گردد. به دیگر سخن این قید قرینه بر تصرف در مدلول کلمه وصیت می‌شود، تا حکم را در خصوص حصه‌ای از آن یعنی مال اثبات نماید. که در این صورت مانعی از التزام به نفوذ وصیت در غیر مال نخواهد بود.

^۶ نص حدیث با نقل از امام صادق (ع) چنین است: «من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها». قلت: أ رأیت إن كان أوصی بوصیة ثم قتل نفسه من ساعته، تنفذ وصیته؟ قال: «إن كان أوصی قبل أن يحدث حدثاً فی نفسه من جراحة أو قتل أجزیت وصیته فی ثلثه، و إن كان أوصی بوصیة بعد ما أحدث فی نفسه من جراحة أو قتل لعله يموت لم تجز وصیته». یعنی: هر کسی که اقدام به خودکشی کند، در آتش جهنم جاویدان خواهد بود. ایشان نقل می‌کند که من به حضرتش عرضه داشتم: در خصوص کسی که وصیتی می‌کند و سپس بعد از یک ساعت خودکشی می‌کند، نظرتان چیست؟ آیا وصیت او نافذ است؟ حضرت فرمود: اگر بعد از اقدام به خودکشی از طریق ایجاد جراحت یا قتلی که به امید مرگ انجام داده است، وصیت کرده باشد، وصیت او نافذ نیست.

۲-۳. سیاق حالی

سیاق حالی، برگرفته از قرینه‌ای است که ریشه در حال و مقامی دارد که متکلم در آن واقع می‌شود. و کلام مبتنی بر آن ایراد می‌گردد. و به جهت ارتباط وثیق آن با کلام، و نیز جواز اتکال متکلم بر آن، می‌تواند در کشف از معنای مقصود مدد رساند. و گاه به حدی از قوت و ظهور می‌رسد، که به مثابه عنصر مقالی، عاملی جهت تحدید اطلاق (حسن پور، ۱۴۰۴: ۱۶۱)، و شمول برخاسته از آن به شمار می‌آید. تا از رهگذر آن انصراف تحقق یابد.

شواهد بر ملحوظ قرار دادن این نوع از سیاق به عنوان منشأ انصراف فراوان است که به ذکر چند نمونه می‌پردازیم.

در استفاده اعتبار یا عدم اعتبار مروت در عدالت امام جماعت از صحیحه ابن ابی یعفر،^۷ با وجود شأنیت آن برای دلالت بر اعتبار مروت، عدم اعتبار منصفانه اعلام می‌شود. از آن روی که صدور کلام از شارع موجب انصراف به هر آن چیزی می‌شود که نقص در دین به شمار آمده، و در شریعت حرام باشد، نه آنچه عرفاً مذموم باشد (حائری یزدی، ۱۴۰۴: ۵۱۹). انصرافی که نه کثرت وجود، نه غلبه استعمال، و نه حتی ارتکاز عرفی در آن دخیل است، بلکه نفس صدور کلام از شارع، و التفات به ظهور حال او، و به تعبیری مقام تشریح، موجب تحقق آن گردیده است. همان که در اصطلاح به سیاق حال تسمیه می‌یابد.

چنانکه در نظریه‌ای منقول انصراف منوط به حال مکلفین گردیده و به تناسب حال آنان اثبات می‌شود (حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۴/۴۰۹). به عنوان نمونه دلیل مسح با وجود اطلاق آن، به مسح با کف دست برای مکلف مختار، و به مسح با پشت دست برای مکلف مضطر انصراف می‌یابد (همان). انصرافی صورت پذیرفته به فراخور حال؛ که نه کثرت استعمال و نه فزونی وجود خارجی یکی بر دیگری، هیچیک محقق آن به شمار نیامده است.

همچنین در خصوص اختلاف موجود در مبدأ خیار مجلس در مثل بیع صرف و سلم - که حصول ملکیت متوقف بر قبض است - قبل از قبض، که ناشی از استحصال معنای عرفی یا شرعی^۸ از «البیعان بالخیار» است، در دیدگاهی معنای شرعی استظهار می‌شود. و این استظهار معلل به انصراف می‌گردد. و منشأ آن، امتنانی بودن جعل خیار به جهت ارفاق به دو طرف معامله یعنی خریدار و فروشنده اعلام می‌شود (عراقی، ۱۴۲۱: ۳۱۷-۳۱۸). از آن روی که در صورت عدم ثبوت خیار، التزام به معامله مطرح می‌گردد، که خلاف امتنان است. مقام امتنانی که اطلاق سیاق حالی بر آن می‌شود.

نیز ظن و شک مأخوذ در دلیل شرعی به عنوان موضوع، منصرف به ظن و شک حاصل از راه متعارف آن شده است (همان). در حالی که کثرت استعمال محتمل نمی‌باشد، و از طرفی قطع و ظن یا شک غیر متعارف نادر نیست، تا انصراف به لحاظ آن واقع گردد. با وجود آن مثل عنوان کثیر الشک از دامنه صدق شک مأخوذ در موضوع احکام خارج می‌شود، بی‌آنکه متصف

۷. صحیحه مقدم

۸. در صورت استفاده معنای عرفی، خیار قبل از قبض به جهت عدم وجود مانع ثابت می‌شود. و در صورت استظهار معنای شرعی، از آن حیث که قبض شرط در اصل بیع و نه شرط در ملکیت باشد، خیار قبل از قبض، به لحاظ عدم صدق بیع، محلی از جریان نمی‌یابد.^۸

به قلت وجود گردد. گویا قرینه حالیه‌ای در مقام موجود است. که با اتکال بر آن حکم شک بر خصوص غیر کثیر الشک تطبیق می‌شود. بر اساس این رأی که: قرینه حالیه موجب انصراف اطلاق به حصه‌ای خاص و معین محدودده آن است (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱: ۲/۴۰۱).

۳-۳. سیاق عرفی

عرف به عنوان یکی از عناصر غیر لفظی دخیل در گستره سیاق، و از گونه‌های دلالتی آن است. که بر طبق مرتکزات موجود در اذهان شکل می‌گیرد (سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۰/۳۲۰). و گاه عامل نشأت ظهوری هر چند مصادم با اطلاق می‌شود، به نحوی که کلام را منصرف از آن گرداند. دلیل بر تحقق این نحو از انصراف آن است که در تعبیری از صلاحیت سیره عقلاء به عنوان صارف از اطلاق (حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۴/۴۱۰)، یا ارتکاز به عنوان موجب انصراف (اراکی، ۱۴۱۴: ۴۱۰)، سخن به میان می‌آید. تا خلأ موجود در مقام را در موارد فقدان غلبه استعمال و کثرت وجود مرتفع نماید. سیره‌ای منبعث از مرتکزات موجود در نهاد آدمی با جلوه عرفی، که ظهور آن مورد تنقید شارع واقع می‌شود. چنانکه نکته انصراف رطوبت لازم برای مسح در وضو، از رطوبت موجود در غیر دست، در صورت وجدان آن در دست، عرف مقرر می‌شود (فانی اصفهانی، ۱۴۰۱: ۲/۴۰۲).^۹ یا ادعای انصراف ادله براءت به مورد بعد از فحص، بر اساس ارتکاز ذهنی می‌شود. ارتکازی که عبارت از قبح عقاب بدون بیان است (ر.ک: نجم آبادی، ۱۳۸۰: ۲/۶۹۵). مبنی بر آنکه ارتکاز موجود در ذهن عقلاء می‌تواند موجب انصراف باشد (همدانی، ۱۴۱۶: ۱۴/۵۵۶؛ اراکی، ۱۴۱۴: ۴۱۰؛ خمینی، ۱۳۸۱: ۳۴۷؛ همو، ۱۴۱۸: ۳۰۱).

اعتبار این نحو از انصراف به حدی است که حتی برخی معتقدین به فقدان ضابطی تام در این خصوص را وامی‌دارد، که به ملاک عرف و به تعبیری انصراف عرفی، بعد از خرده بر مبنای تشکیک در ماهیت، به عنوان ملاک انصراف اذعان نمایند (حلی، ۱۴۳۲: ۵/۴۴۷).

طرح مناسب حکم و موضوع به عنوان منشأی در عرض دو منشأ دیگر را نیز می‌توان از همین باب ارزیابی نمود (مشکینی، ۱۴۱۳: ۵/۲۰۵؛ صدر، ۱۴۱۷: ۳/۴۳۱؛ حائری یزدی، ۱۴۲۴: ۱/۶۶۹).^{۱۰} از آن رو که از ظهورات عرفی به شمار می‌آید. و خاستگاه آن چونان سیره ارتکاز است. و می‌رود تا از مسیر پیوند با سیاق،^{۱۱} در گونه‌ی عرفی آن تجلی نماید.

^۹. هر چند بعید نیست که تعین مزبور ناشی از تعارف مسح با کف دست به خاطر سهولت آن باشد.

. هر چند در تقریرات شهید صدر تحت عنوان قسم و نه منشأ از آن یاد شده است.^{۱۰}

. این ادعا از آن روی است که در استدلال بر حکمی چنین آمده است: «و القرینه السياقیة و مناسبة الحكم و الموضوع تعین ذلک» (سینی مازندرانی، ۱۴۲۵: ۱/۲۴۴).

طرح این منشأ گرچه تا حدودی کاستی موجود در خصوص انصراف در حوزه عمل را مرتفع می‌سازد. لکن قاصر از آن است که تمام موارد تمسک به آن را مشمول خود گردانند. چه؛ تنها نوع عرفی از سیاق را پوشش داده، و نظارتی بر انواع دیگر سیاق ندارد.

این در حالی است که ظهورات سیاقی کلام افزون بر ارتباط با مناسبات عرفی و ارتکازات عقلانی به عنوان قرینه لبی، استوار بر اساس احتفاف کلام به قرائن لفظی و حالی با فرض اتصال است. و بر همین اساس گونه‌های مختلفی از سیاق مطرح می‌شود. که مناسبت حکم و موضوع صرفاً صلاحیت تطبیق بر گونه عرفی را دارد.

از همین روی قید «حالیه» در تعبیر «قرینه حالیه سیاقیه» که معنون به عنوان صارف گردیده است (کلباسی، بی‌تا: ۲۰۵؛ سیفی مازندرانی، ۱۴۲۵: ۸۳/۳)، را نمی‌توان قید احترازی به شمار آورد، تا غیر آن از جمله قرینه مقال عنوان صارف را نیابد. شاهد آنکه محفوف بودن کلام به قرینه مقال افزون بر حال صارف معرفی می‌شود (حسینی میلانی، ۱۴۲۸: ۴/۴۰۹). که عنوان دیگری از سیاق به حساب می‌آید. و در موردی دیگر انصراف به حسب سیاق به طور مطلق، بدون اشاره به نوع آن محتمل می‌نماید (طباطبائی حائری، ۱۴۱۸: ۱۲/۴۹۳). تا تمام اقسام آن را شامل شود.

حاصل آنکه با ورود قرینه ای از نوع سیاق در کلام متضمن لفظ مطلق، می‌توان انصراف را به جهت تحقق صارف اثبات نمود. چه؛ همانطور که کثرت استعمال و نیز غلبه وجود با لحاظ ویژگی مورد اشاره، سبب ایجاد انس ذهنی میان لفظ مطلق و معنای خاص می‌شود، و زمینه را برای انعقاد ظهور - که به عنوان ضابط انصراف معرفی می‌شود (آملی، ۱۴۰۶: ۴/۲۴۴) - مهیا می‌سازد؛ سیاق هم به جهت پیوند آن با کلام در مقام اسناد، می‌تواند از همین باب عامل بخشش ظهور در محدوده انصراف به حساب آید. در این صورت ادعای انعقاد ظهور اطلاق، جهت اثبات توسیع در حکم، به جهت عدم التفات به قرینه کذائی ناتمام است. و از آن طرف، در صورت عدم تحقق صارف ولو در ضمن سیاق، ادعای تحقق انصراف نامعتبر می‌نماید. از همین روی ادعای انصراف عموم علی الید، به جایی که اخذ از روی قهر و استیلاء بر مالک باشد، متصف به عدم وجاهت می‌شود. و عدم وجاهت معلل به عدم دلالت عموم و شمول علی الید بر آن، حتی به لحاظ مدلول سیاقی می‌شود (میرزای نائینی، ۱۴۱۳: ۱/۷۵). یا انصراف اطلاق ادله اعتبار شروط عوضین و متعاملین در بیع، به بیع با صیغه، برای اثبات عدم اعتبار آن شروط در بیع معاطاتی، فاقد اعتبار تلقی می‌شود (همان: ۱/۱۹۱). و نیز انصراف حج به واجب در صورت وصیت به حج، و تردید در نوع وجوبی یا استحبابی، ناموجه قلمداد می‌شود (فیاض، بی‌تا: ۹/۹). زیرا موجبی برای عدم انعقاد ظهور مطلق در اطلاق، در صورت عدم تحصیل صارف ولو سیاقی وجود ندارد. تا بر اراده آن حصه از واژه به گونه ای معتبر دلالت نماید.

نتیجه گیری

نتایج مترتب بر این مقال عبارتند از:

۱- انصراف به عنوان مانع از انعقاد یا عملکرد اطلاق در جایی مطرح می‌شود، که انس میان لفظ مطلق و بخشی از معنا با حضور صارف پدید آید.

۲- صارف با چنین کارکردی عادتاً کثرت استعمال و نیز غلبه وجود خارجی معرفی می‌شود، البته در صورتی که مفید انس مزبور باشد. و آن در جایی است که مصداق نادر در کانون توجه ذهن موقعیتی نیابد. و در نتیجه آن، ذهن توجهش صرفاً معطوف به همان افراد غالب گردد.

۳- مناسبت حکم و موضوع صارف دیگری است که از سوی برخی مدققین مطرح می‌شود. تا برخی موارد استناد به انصراف در فقه را با وجود فقدان دو منشأ مزبور ضابطه مند سازد. لکن مناسبات عرفی قاصر از آن است که تمام موارد تمسک به انصراف را تحت ضابطی تام بگنجانند.

۴- قصور مورد ادعا از آن رو است که موارد بسیاری از مستندسازی حکم توسط انصراف، بدون حضور مناشئ مذکور صورت می‌پذیرد. و با این وجود حکم در خصوص افراد انصراف یافته اثبات می‌گردد. بنابر این صرف مناسبت حکم و موضوع نیز قادر به ارتفاع تنگناهای موجود در این باب نخواهد بود.

۵- تعمیق در اندیشه فقهی و نیز تدقیق در استدلال‌های صورت پذیرفته در آن ما را به منشأی مسلم در این باب رهنمون می‌سازد. که عبارت از نظام سیاق با گونه‌های مختلف آن اعم از سیاق لفظی و حالی و عرفی است.

فهرست مطالب

- آشتیانی، محمد حسن بن جعفر (۱۴۲۹)، **بحر الفوائد فی شرح الفرائد**، ج ۲، بیروت: مؤسسه تاریخ العربی.

- (۱۴۲۵)، **کتاب القضاء**، ج ۱، قم: انتشارات زهیر - کنگره علامه آشتیانی.

- آملی، میرزا محمد تقی (۱۳۸۰)، **مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی**، ج ۵، تهران: مؤلف.

- آملی، میرزا هاشم (۱۴۰۶)، **المعالم المأثوره**، مقرر، پور قمشه ای، محمد علی، ج ۴، قم: مؤلف الكتاب.

- ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳)، **من لا یحضره الفقیه**، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴)، **معجم مقاییس اللغه**، ج ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

- اراکی، محمد علی (۱۴۱۴)، **الخيارات**، قم: مؤسسه در راه حق.

- امامی خوانساری، محمد(بی تا)، **الحاشیه الأولى علی المکاسب**، بی جا: بی نا.
- انصاری (شیخ اعظم)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۶)، **فرائد الاصول**، ج ۱، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
- (۱۴۱۵)، **کتاب المکاسب**، ج ۳، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بجنوردی، حسن (۱۳۷۷)، **القواعد الفقیهه**، ج ۱، قم: نشر الهادی.
- جابلقی، محمد شفیع بن علی اکبر (بی تا)، **القواعد الشریفه**، ج ۲، قم: مولف.
- جزایری، محمد جعفر (۱۴۱۵)، **منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه**، ج ۳، قم: موسسه دار الکتاب.
- حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم (۱۴۲۶)، **شرح العروه الوثقی**، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- (۱۴۰۴)، **کتاب الصلاه**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- (۱۴۲۴)، **مبانی الأحکام فی أصول شرائع الإسلام**، ج ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، **وسائل الشیعہ**، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسن پور، لطف الله؛ مسجدسرائی، حمید؛ اسکندری، عبدالرضا (۱۴۰۴)، **امکان سنجی حق ایصاء برای وصی در وصیت عهدی مطلق**، مجله مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۴۰، ۱۸۴-۱۵۵.
- حسینی شاهرودی، محمود (۱۳۸۵)، **نتائج الأفكار فی الأصول**، مقرر، جزائری، محمد جعفر، ج ۳، قم: آل مرتضی علیهم السلام.
- حسینی میلانی، علی (۱۴۲۸)، **تحقیق الأصول**، ج ۴، قم: الحقائق.
- حکیم، سید محمد سعید (بی تا)، **مصباح المنهاج - کتاب الطهاره**، ج ۲، قم: مؤسسه المنار.
- حکیم، محسن (۱۴۰۸)، **حقائق الأصول**، ج ۱، قم: کتابفروشی بصیرتی.
- حلّی، حسین (۱۴۳۲)، **أصول الفقه**، ج ۵، قم: مکتبه الفقه و الاصول المختصه.
- حیدری، کمال (۱۴۲۸)، **الدروس، شرح الحلقة الثانیه**، ج ۲، قم: دار فرائد للطباعه و النشر.
- خمینی (امام)، روح الله (۱۴۱۸)، **تنقیح الأصول**، مقرر، تقوی اشتهاردی، حسین، ج ۲، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- (۱۳۸۱ش)، **الاستصحاب**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸)، **كتاب الخلل في الصلاة**، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی .
- خوئی، ابوالقاسم، (۱۴۱۷) **الهدایه فی الأصول**، مقرر، صافی اصفهانی، حسن، ج ۲، قم: مؤسسه صاحب الامر (عج).
- (۱۴۱۸)، **موسوعه الإمام الخوئی**، ج ۳۳، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- رشتی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۷)، **فقه الإمامیه، قسم الخيارات**، مقرر، خلخالی، سید محمد کاظم، قم: کتابفروشی داوری.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۳)، **أصول الفقه المقارن فيما لا نص له**، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- (۱۴۱۴)، **المحصل في علم الأصول**، مقرر، جلالی مازندرانی، محمود، ج ۱، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳)، **مهذب الأحكام**، محقق، مؤسسه المنار، ج ۲۰، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله.
- سیفی مازندرانی، علی اکبر (۱۴۲۵)، **مبانی الفقه الفعال في القواعد الفقهیه الأساسیه**، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۴۲۴)، **مفتاح الأصول**، ج ۲، قم: صالحان.
- صباغی ندوشن، مریم؛ حائری، حسن؛ صابری، حسین (۱۳۹۹)، **رہبافتی به گونه های سیاق**، مجله فقه و اصول، ۱۲۰، ۹۶-۷۷.
- صدر، محمدباقر (۱۴۱۷)، **بحوث في علم الأصول**، مقرر، هاشمی شاهرودی، محمود، ج ۳، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
- طباطبائی حائری، سید علی بن محمد (۱۴۱۸)، **رياض المسائل**، محقق، محمد بهره مند، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- طباطبائی قمی، تقی (۱۳۷۱)، **آراؤنا في أصول الفقه**، ج ۱، قم: محلاتی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶)، **مجمع البحرين**، محقق، سید احمد حسینی، ج ۵، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۳۸۸)، **الاجتهاد و التقليد**، قم: نوید اسلام.
- (۱۴۲۱)، **حاشه المكاسب**، مقرر، نجم آبادی، میرزا ابوالفضل، قم: انتشارات غفور.
- عمانی، حسن (۱۴۱۳)، **حیاء بن أبی عقیل و فقهه**، قم: مرکز معجم فقهی.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۳۰)، **دراسات في الأصول**، مقرر، موسوی، صمد علی، ج ۲، قم: مرکز فقه الاثمه الطهار (ع).
- (۱۳۸۱)، **اصول فقه شیعہ**، مقرر، ملکی اصفهانی، محمود، ج ۳، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (ع).

- فانی اصفهانی، علی (۱۴۰۱)، آراء حول مبحث الألفاظ في علم الأصول، ج ۲، قم: رضا مظاهري.
- فياض، محمد اسحاق (بي تا)، تعليقات مبسوطه على العروه الوثقى، ج ۹، قم: انتشارات محلاتي.
- كاشف الغطاء، عباس بن حسن (بي تا)، الفوائد الجعفرية، بي جا: مؤسسه كاشف الغطاء.
- كلباسي، محمد بن محمد ابراهيم (بي تا)، رسائل المحقق الكلباسي، قم: بي نا.
- لاري، عبدالحسين، (۱۴۱۸)، تقارير في أصول الفقه، ج ۱، قم: اللجنة العلميه للموتمر.
- محقق داماد، محمد (۱۳۸۲)، المحاضرات (مباحث اصول الفقه)، مقرر، طاهري اصفهاني، سيد جلال الدين، ج ۱، اصفهان: مبارك.
- مروجي، علي (۱۴۱۰)، تمهيد الوسائل في شرح الرسائل، ج ۳، قم: مكتب النشر الاسلامي.
- مشكيني، ابوالحسن (۱۴۱۳)، كفايه الأصول، ج ۵، قم: لقمان.
- مصطفوي، حسن (۱۴۰۲)، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۶، تهران: مركز الك و تاب للترجمة و النشر.
- مظفر، محمد رضا (۱۴۳۰)، أصول الفقه، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
- مكارم شيرازي، ناصر (۱۴۲۸)، أنوار الأصول، ج ۲، قم: مدرسه الامام علي بن ابي طالب (ع).
- موسوي قزويني، علي (۱۴۲۷)، تعليقه على معالم الأصول، ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- نائيني، محمد حسين (۱۳۵۲)، أجود التقريرات، مقرر، خوي، ابوالقاسم، ج ۱، قم: مطبعه العرفان.
- (۱۴۱۳)، المكاسب و البيع، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- نجم آبادي، ابوالفضل (۱۳۸۰)، الأصول، ج ۱، قم: مؤسسه آيه الله العظمى البروجردي.
- همداني، آقا رضا بن محمد هادي (۱۴۱۶)، مصباح الفقيه، ج ۱، قم: مؤسسه الجعفرية لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامي.

References

- Ashtiyani, Muhammad Hasan ibn jaafar (2001) , *Bahr al-Fawa'id fi Sharh al-Fara'id*, Vol 11, Beirut: Al-
]In Arabic[Tarikh al-Arabi Institute.

In [——— (2004) , **Kitab al-QadhaT**, vol 1, Qom: Zuheir Publications – Allamah Ashtiyani Congress. –
]Arabic

Amoli,mirza Muhammad Taghi (2001) , **Misbah al-Huda fi Sharh al-'Urwah al-Wuthqa** , vol 5, Tehran: –
]In Arabic[Author.

Amoli, Mirza. Hashem (1985) , **Al-Ma'alim al-Ma'thurah** , Written by Mohammad Ali Pour Qomsha'i , –
]In Arabic[vol 4, Qom: Author.

Ibn Babawayh, Muhammad abn Ali (1992) , **Man la Yahduruh al-Faqih** , Edited by Ali Akbar Ghafar,i vol –
]In Arabic[3, Qom: Islamic Publications Office.

Ibn Faris, Ahmad abn Zakaryya (1983) , **Mu'jam Maqayis al-Lughah** , Edited by Abd al-Salam Muhammad –
]In Arabic[Harun ,vol 3, Qom: Islamic Propagation Office.

]In Arabic[Araki, Muhammad Ali (1993) , **Al-Khiyarat** , Qom: Dar Rah-e Haqq Institute.–

In [Imami Khansari, Muhammad (n.d) , **Al-Hashiyah al-Ula 'ala al-Makasib** , No place: No publisher.–
]Arabic

Ansari, Murtaza ibn Muhammad Amin (1995) , **Fara'id al-Usul**,vol 1, Qom: Islamic Publishing affiliated –
]In Arabic[with the Seminary Teachers Society.

——— (1994) , **Kitab al-Makasib** , Edited by Research Group of the Congress ,vol 3, Qom: International –
]In Arabic[Congress on Shaykh Ansari.

]In Arabic[Bejnordi, Hasan (1998) , **Al-Qawa'id al-Fiqhiyyah** ,vol 1, Qom: Al-Hadi Publishing.–

]In Arabic[Jabalqi, Muhammad shahi abn Aliakbar (n.d) , **Al-Qawa'id al-Sharifah** , vol 2, Qom: Author.–

Jaza'iri, Muhammad jafar (1994) , **Muntaha al-Dirayah fi Tawdhih al-Kifayah** ,vol 3, Qom: Dar al-Kitab –
]In Arabic[Institute.

Haeri Yazdi, Morteza (2005) , **Sharh al-'Urwah al-Wuthqa**. Edited by Muhammad Husayn Amrollahi ,vol –
]In Arabic[3, Qom: Islamic Publications Office.

]In Arabic[——— (1983) , **Kitab al-Salah** , Qom: Islamic Propagation Office of Qom Seminary.–

]In Arabic[——— (2003) , **Mabani al-Ahkam fi Usul Shara'i al-Islam** ,vol 1, Qom: Islamic Publishing.

]In Arabic[Hurr Amili, Muhammad abn Hasan (1988) , **Wasā'il al-Shi'ah**, vol 1, Qom: Ahl al-Bayt Institute.–

-Hasanpur, lotfollah, Masjedsaraei, Hamid , Eskandari, Abdolreza(2025) , **Feasibility study of the right of recommendation for the executor in an absolute testamentary will**, Semnan University: Islamic Law and Persian In[Jurisprudence Studies, 40, 155-184. .

Husayni Shahroudi, Mahmood (2006) , **Nata'ij al-Afkar fi al-Usul**, Written by Muhammad Ja'far Jaza'iri, –
]In Arabic[vol 3, Qom: Aal Murtadha.

]In Arabic[Husayni Milani ,Ali (2007) , **Tahaqiq al-Usul** ,vol 4, Qom: Al-Haqa'iq.–

Hakim , Muhammad Saeed (n.d.) , **Misbah al-Minhaj – Kitab al-Taharah**, vol 2 , Qom: Al-Manar Institute.–
]In Arabic[

]In Arabic[Hakim, Mohsen (1987) , **Haqa'iq al-Usul** , vol 1, Qom: Basirati Bookshop.–

]In Arabic[Hilli, Hossein (2010) , **Usul al-Fiqh** ,vol 5, Qom: Library of Fiqh & Usul.–

]In Arabic[Haydari, Kamal (2007) , **Al-Durus – Sharh al-Halaqah al-Thaniya** ,vol 2, Qom: Dar Faraqid.–

Khoei, Abol Qhasem (1996) , **Al-Hidayah fi al-Usul**, Written by Hasan Safi Esfahani,vol 2, Qom: Sahib al–
]In Arabic[Amr Institute.

]In Arabic[——— (1997) , **Mosuat al Imam Khoei**, vol 33, Qom: Revival Institute.

- Khomeini, Ruhollah (1997) , **Tanquih al-Usul**. Written by Husayn Taqavi Eshtehardi, vol 2, Tehran:
]In Arabic[Institute for Compilation & Publication of Imam Khomeini's Works.

In [——— (2002) **Al-Istishab**, Tehran: Institute for Compilation & Publication of Imam Khomeini's Works.
]Arabic

-Khomeini, Mostafa(1997) , **Kitab al-Khalal fi al-Salah** , Tehran: Institute for Compilation & Publication of
]In Arabic[Imam Khomeini's Works.

Rashti, Mirza Habibollah (1986) ,**Fiqh al-Imamiyyah**, Section on Options,Written by Sayyid Muhammad –
]In Arabic[Khalkhali ,Qom: Davari Bookshop.–—Kazem

In [Subhani, Jaafar(2004) ,**Usul al-Fiqh al-Muqaran fima la Nassa Lahu** ,Qom: Imam Sadiq Institute.–
]Arabic

Written by Mahmoud Jalali Mazandarani, vol 1 ,Qom: Imam **Al-Mahsul fi 'Ilm al-Usul**, ——— (1993) ,–
]In Arabic[Sadiq Institute.

Qom: Al- Sabzevari, Abdol Aala (1992) ,**Muhadhdhab al-Ahkam** ,Edited by Al-Manar Institute, vol 20,–
]In Arabic[Manar.

In [**Mabani al-Fiqh al-Fa'al** , vol 1, Qom: Islamic Publications Office. Saifi Mazandarani, Ali Akbar (2004) ,—
]Arabic

]In Arabic[Salehi Mazandarani, Esmaeel (2003) ,**Miftah al-Usul**, vol2, Qom: Salehan.—

Sabbaghi nodushan, Maryam , Haeri, Hasan, Saberi, Hossein(2020) , **An Approach to the Types of** —
]Persian In[**Context** , Ferdowsi University of Mashhad : journal of Fiqh and Usul, 120, 77-96.

Written by Mahmoud Hashimi Shahroudi , vol Sadr, Mohammad Bagher (1996) , **Buhuth fi 'Ilm al-Usul**,—
]In Arabic[3, Qom: Islamic Fiqh Encyclopedia.

Tabataba'i Ha'eri, Ali abn Muhammad (1997) ,**Riyad al-Masa'il** , Edited by Muhammad Bahrehmand, vol —
]In Arabic[Qom: Ahl al-Bayt Institute. 12,

]In Arabic[Tabataba'i Qomi, Taghi (1992) , **Ara'una fi Usul al-Fiqh** , vol 1, Qom: Mahlati.—

Majma' al-Bahrayn , Edited by Sayyid Ahmad Husayni , vol 5, Tehran: Tureihi, Fakhroddin (1995) ,—
]In Arabic[Mortazavi Bookshop.

]In Arabic[Iraqi, Ziaoldin(2009) ,**Al-Ijtihad wa al-Taqlid** , Qom: Navid Islam.—

Hashiyat al-Makasib , Written by Mirza Abul-Fazl Najm Abadi Qom: Ghafour Publications. ——— (2000) ,—
]In Arabic[

Amani, Hasan abn Abi Aghil (1992) , **Hayat Abn Abi and Jurisprudence**, Compiled by Center for Fiqh —
]In Arabic[Qom: Fiqh Lexicon Center. Lexicon Research ,

Fazel Lankarani, Mohammad (2008) ,**Dirasat fi al-Usul**, Written by Samad Ali Mosavi , vol 2, Qom: Center —
]In Arabic[for Fiqh of the A'imma.

——— (2002) ,**Usul Fiqh Shi'ah** , Written by Mahmoud Maleki Esfahani , vol 3, Qom: Center of A'imma —
]Persian In[Jurisprudence.

In [Fani Esfahani, Ali (1980) ,**Views on the Discussion of Words in Usul** , vol 2, Qom: Reza Mazaheri.—
]Arabic

Fayyaz, Mohammad Eshaq(n.d.) ,**Taliqat Mabsutah 'ala al-'Urwah al-Wuthqa** , vol 9 Qom: Mahlati —
]In Arabic[Publishers.

In [Kashif al-Ghita', Abas abn Hasan (n.d) , **Al-Fawa'id al-Ja'fariyyah** , No place: Kashif al-Ghita' Institute.—
]Arabic

In [Kalbasi, Mohamad Abn Mohammad I (n.d.) , **Rasa'il al-Muhaqqiq al-Kalbasi**, Qom: No publisher.–
]Arabic

Mohaqqiq Damad, Mohammad (2003) , **Muhadarat (Lectures on Usul al-Fiqh)** ,Written by Sayyid –
]In Persian[Isfahan: Mubarak. Jalaluddin Taheri Esfahani, vol 2,

]In Arabic[Marvaji, Ali (1989) , **Tamhid al-Wasa'il fi Sharh al-Rasa'il** , vol 3, Qom: Islamic Publishing Office.–
]In Arabic[Meshkini, Abul Hasan (1992) , **Kifayah al-Usul** , vol 5, Qom: Luqman.–

Mostafavi, Hasan (1981) , **Al-Tahqiq fi Kalimat al-Quran al-Karim**, vol 6, Tehran: Center for Book –
]In Arabic[Translation and Publication.

]In Arabic[Qom: Islamic Publishing. Muzaffar, Muhammad Reza (2008) , **Usul al-Fiqh** ,vol 2,–

]In Arabic[Makarem Shirazi, Naser (2007) , **Anwar al-Usul** ,vol 2, Qom: Imam Ali ibn Abi Talib School.–

]In Arabic[Musavi Qazwini, Ali (2006) , **Ta'liqat 'ala Ma'alim al-Usul**, vol 5, Qom: Islamic Publications.–

Mirza Shirazi, M. H. M – Irwani, M (1997) , **Taqirrat fi Usul al-Fiqh** ,Written by Abdul-Husayn Lari Shirazi, –
]In Arabic[Scientific Committee of the Conference.

Na'ini, Mohammad Hosein (1973) , **Ajwad al-Taqirrat**, Written by Abu al-Qasim Khoei ,vol 1, Qom: Al–
]In Arabic['Irfan Press.

—— (1992) , **Al-Makasib wa al-Bay**, Written by Mirza Muhammad Taqi Amoli, vol 1, Qom: Islamic –
]In Arabic[Publications Office.

]In Arabic[Najm Abadi, Abolfazl (2001) , **Al-Usul**, vol 1, Qom: Ayatollah Borujerdi Institute.–

Edited by Muhammad Baqeri, vol 1 **Misbah al-Faqih**, Hamadhani, Reza abn Mohammad Hadi (1995) ,–
]In Arabic[,Qom: Al-Ja'fariyyah Heritage Revival Institute.

چکیده مبسوط

Dispensing with the origin of the "context"

Introduction and Objectives:
One of the important and influential discussions in the principles of jurisprudence (uṣūl al-fiqh) concerning the implications of words is the concept of inṣirāf (indirection), which plays a decisive

role in the accurate understanding of the speaker's intent and in delimiting the semantic scope of expressions. This is because an absolute term, despite lacking any apparent restriction, becomes specified within a particular range of meaning and a specific subset thereof. Such delimitation occurs only when a valid source for inṣirāf exists; with the realization of such a source, inṣirāf, as an effective factor in restricting generality (iṭlāq), leads to the exclusion of certain instances from the scope of a ruling, even in cases where the apparent meaning of the term indicates generality or absoluteness.

The importance of this issue lies in the fact that neglecting inṣirāf may result in misinterpretation of religious evidence and the attribution of rulings to cases that were not originally intended by the Lawgiver. In uṣūlī discussions, sources such as “frequency of usage” and “predominance of external existence” are typically proposed for the realization of inṣirāf, and sometimes the “appropriateness between ruling and subject” is also considered as a third factor, despite existing differences of opinion.

However, careful attention to the jurisprudential application of this uṣūlī issue confronts us with numerous instances in which inṣirāf is claimed without being grounded in the aforementioned sources. Examining the cases in which inṣirāf is invoked in jurisprudence, and analyzing the manner of such invocation along with its underlying uṣūlī foundations, reveals a neglected source, of which the “appropriateness between ruling and subject” constitutes only a part. This source is context (siyāq) in its various forms, which is capable of justifying numerous instances of recourse to inṣirāf.

Achieving clarity regarding such a source depends on a precise analytical approach, attained through careful reflection on this uṣūlī issue, identifying the source of inṣirāf and distinguishing it from its types. Such clarification contributes to refining this important issue in both jurisprudence and legal theory and to systematizing it in a methodical manner for practical application in fiqh. Accordingly, the present study seeks, with attention to its uṣūlī foundations, to examine the origin of inṣirāf, and by distinguishing between the source of its realization and its various types, to challenge the classifications proposed by some scholars—which sometimes extend to six types—arguing that such multiplicity results from conflating the source with its categories. Ultimately, by introducing context (siyāq) in its various forms alongside the two primary sources mentioned earlier, the study aims to address existing gaps in this field. Therefore, the objective of this research is to identify a comprehensive source capable of systematically explaining and justifying instances in which inṣirāf is invoked. In this regard, context (siyāq) is examined as one of the most significant, yet overlooked, factors in the realization of inṣirāf.

Literature

Review:

In uṣūlī sources, inṣirāf has generally been analyzed within the framework of a limited number of factors. Many scholars consider frequency of usage to be the primary source of inṣirāf, meaning that repeated use of a term in a particular sense leads to the immediate association (tabādur) of that meaning, thereby causing the term to be understood accordingly. Others emphasize the predominance of external instances, maintaining that the frequent occurrence of a specific instance in reality leads the term to be understood as referring to that instance. In addition to these two factors, the “appropriateness between ruling and subject” has also been proposed in some works as a source of inṣirāf. According to this view, there exists a rational correspondence bet.

Methodology:

The methodology of this study is descriptive-analytical and, at times, critical, based on the examination of *uṣūlī* and jurisprudential sources. First, instances of the application of *inṣirāf* in legal and theoretical texts are identified and categorized. Then, these cases are analyzed in terms of the source of *inṣirāf* to determine whether they can be explained by the recognized factors. Subsequently, through comparison and analysis of these cases, an attempt is made to identify the underlying factor(s) that play a fundamental role in these applications. In this process, the concept of context (*siyāq*) is examined in its various dimensions—verbal, situational, and conventional—and its role in guiding the meanings of expressions and producing *inṣirāf* is analyzed.

Results

and

Discussion:

The findings of this study indicate that many instances in which *inṣirāf* is claimed are not necessarily based on frequency of usage or predominance of external existence. Rather, the determining factor in such cases is context (*siyāq*). Context, as set of verbal, situational, and conventional indicators, can direct the semantic orientation of a term and lead it toward a particular

.meaning

Verbal context includes the relationship among the elements of a sentence or expression, which helps determine the precise meaning of a word. Situational context refers to the conditions and circumstances in which the statement is issued, while conventional context relates to the common understanding of language users. Together, these three types of context provide a comprehensive framework for analyzing instances of *inṣirāf*. Accordingly, it can be stated that the “appropriateness between ruling and subject” is in fact part of context rather than an independent factor. Furthermore, in cases where neither frequency of usage nor predominance of external existence is present, context alone can serve as the source of *inṣirāf*, functioning as a valid restricting factor (*ṣārif*) that establishes the ruling within a specific scope.

Conclusion:

This study demonstrates that achieving a precise and efficient criterion in the discussion of *inṣirāf* requires moving beyond the limited perspective of traditional factors and recognizing context (*siyāq*) as a fundamental and comprehensive source. By encompassing various semantic and situational dimensions of discourse, context can resolve many ambiguities in identifying *inṣirāf* and contribute to a more accurate understanding of the speaker’s intent.

Accordingly, the following suggestions are proposed:

1. Greater attention should be given to context as one of the principal elements in analyzing semantic implications in *uṣūl al-fiqh*.
2. Jurisprudential cases involving *inṣirāf* should be re-examined through a context-oriented approach.
3. The role of context should be systematically incorporated into the teaching of legal theory in order to prevent arbitrary and unsystematic interpretations.

, motivations, application, user, context. Dispensing: Keywords